

تحلیل ساختاری داستان حسنک وزیر

مسعود دلاویز

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و مدرس
مراکز تربیت معلم بهبهان

چکیده

داستان حسنک وزیر یکی از داستان‌های شورانگیز و در عین حال غمناک تاریخ بیهقی است که در آن تحت تأثیر نثر بینابین به توصیف تمام صحنه‌ها و ماجراهای داستان پرداخته می‌شود. در این نوشته کوشیده‌ایم به بررسی عناصر ساختاری متن از نظر شخصیت‌پردازی و نحوه روایت پردازی و با رفتن در لایه‌های متن در سطح آوایی، توازن واژگانی، توزان نحوی، انسجام دستوری، واژگانی و پیوندی به شالوده ساختمان متن که زائیده بیان هوشمندانه بیهقی است، پی ببریم.

کلیدواژه‌ها: ساختارشناسی، تاریخ

بیهقی، پدیریان، پسران

درآمد

امروزه ارزش اثر ماندگار ابوالفضل بیهقی بر کسی پوشیده نیست؛ اثری که با گذشت سال‌ها از تألیف آن، همچنان جایگاه والای خود را در میان اهل قلم حفظ کرده است. مهارت بیهقی در داستان‌پردازی، توجه ویژه او به چگونگی قرار گرفتن گزاره‌ها در روایت داستانی، تسلطش بر ایجاد انسجام

درون‌متنی و همچنین آشنایی اش با فنون جذب مخاطب سبب شده است که این اثر توجه بسیاری را برای انجام بررسی‌های ساختاری و سایر نظریه‌های مدرن ادبی به خود معطوف کند. یکی از داستان‌های برجسته بیهقی در حوزه روایی و ساختاری در شاهکار تاریخی اش، داستان حسنک وزیر است که صحت تاریخی دارد اما با توجه به نوع روایت و ساختار خاص و نیز این نکته که هر یک از قهرمانان این داستان از حوزه کارکردهای شخصی واقعی عبور می‌کنند و گفتارها و رفتارهای آن‌ها در هر لحظه و در هر جای داستان، تعمق مخاطب را می‌طلبد، در خور بررسی است.

۱. ساختار و روایت

در مجلد ششم تاریخ بیهقی داستانی آمده است با عنوان «ذکر بردار کردن حسنک وزیر» که با توجه به ساخت و پرداخت بیهقی در خلق شخصیت‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های موجود در داستان، نظر اهل قلم را به خود جلب کرده است. این داستان به نوعی مبین ستیز نیکی و بدی، اهورا و اهریمن،

زشتی و پاکی و درستی و ناراستی است که در سرتاسر داستان و از طرز بیان و روایت بیهقی و همچنین لحن فیلسوفانه کلام او نمایان است. ستیزی که در یک طرف آن پدیریان به نمایندگی **حسنک وزیر** و در طرف دیگر پسران به نمایندگی **بوسهل زوزنی** است و هر یک از آن‌ها در هر برهه زمانی، هنگامی که بر مسند قدرت سوار است، از هیچ‌گونه استخفاف و ستمی در حق دیگری کوتاهی نمی‌کند.

راوی داستان بیهقی است که خود در بطن حوادث بوده و یا جزئیات مربوط به آن‌ها را در جاهایی که خود درک و دریافت نکرده، مثل بیشتر داستان‌هایش از افراد مطمئن دریافت کرده است. در این داستان از طرز بیان او پیداست که دل خوشی از پسران و به‌ویژه بوسهل زوزنی ندارد: «هر چند مرا از وی بد آمد» (بیهقی، ۲۲۶: ۱۳۷۵). از طرف دیگر، از فحوای کلامش می‌توان دریافت که خواهان آزادی حسنک وزیر است. در صحنه آغازین این داستان، برخلاف بسیاری از داستان‌های موجود در ایران و جهان - چه داستان کوتاه، چه رمان و چه قصه - که همگی با معرفی

قهرمان داستان آغاز می‌شوند، ابتدا شخصیت ضد قهرمان و شریر داستان به‌طور کامل معرفی می‌شود. راوی در آغاز از قومی سخن می‌راند که برخی از آن‌ها ستمکار و شرورند. آن‌گاه بوسهل زوزنی را - که یکی از اعضای ستمکار همان قوم است - با ذکر نام و موقعیت و مقام پیش روی خواننده می‌نهد (همان: ۲۲۶). این مرحله عنصر مهمی در ریخت‌شناسی شمرده می‌شود؛ چرا که بر نقش یا خویشکاری بوسهل در قصه و تبدیل شدن آن به قصه‌ای پرغصه تأکید می‌کند. به بیان دیگر از دیدگاه روایت‌شناسی، بیهقی با هدف ویژه‌ای پیش از معرفی قهرمان، ضدقهرمان را توصیف می‌کند تا خواننده با همه ابعاد وجودی وی و کارکردهای منفی‌اش آشنا گردد و بداند که در این داستان نقش ضدقهرمان و آزارهای وی بسیار پررنگ‌تر و محسوس‌تر از قهرمان است. بدین ترتیب، نه تنها او را گناه‌کار می‌داند و جرمش را نزد خوانندگان سنگین‌تر می‌کند بلکه خودش را هم آرام‌تر می‌سازد؛ چون آسیب بوسهل حتی به وی و استاد وی هم رسیده است.

هدف او از آوردن این داستان، به نگاه فیلسوفانه او به زندگی و پرداختن به سرنوشت محتوم انسان یعنی مرگ برمی‌گردد. در واقع، داستان را با توجه به جملاتی که در پایان آن آورده می‌شود، می‌توان مرثیه‌ای از نوع مرثی فلسفی دانست که بر ناپایداری جهان و کوتاهی عمر و ناتوانی آدمی در برابر مرگ تأکید دارد و می‌خواهد که اثرش پندنامه‌ای باشد که از خود برای نسل‌های آینده به یادگار بگذارد: «اورفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز رفتند و این افسانه‌ای است با بسیار عبرت. و این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند. احمق مردا که دل درین جهان بندد، که نعمتی بدهد و زشت بازستاند» (همان: ۲۳۵).

الف) شخصیت‌پردازی

لغت شخصیت (Personality) از ریشه واژه لاتین (Persona) گرفته شده

است. این کلمه به نقاب یا ماسکی گفته می‌شد که بازیگران تئاتر در یونان قدیم به صورت خود می‌زدند و به مرور معنای آن گسترده‌تر و نقشی را که بازیگر ادا می‌کرد، دربرگرفت. بنابراین، مفهوم کلی و اولیه شخصیت تصویری صوری و اجتماعی است و براساس نقشی که فرد در جامعه بازی می‌کند، ترسیم می‌شود. یعنی در واقع فرد، به اجتماع خود شخصیتی عرضه می‌کند که براساس آن، او را ارزیابی می‌کند. شخصیت را بر مبنای صفات بارز یا مسلط فرد نیز برون‌گرا، درون‌گرا و یا پرخاشگر و امثال آن تعریف کرده‌اند (شاملو، ۱۳۷۷: ۱۱ و ۱۲).

در زبان عوام، شخصیت به معنای دیگری به کار می‌رود. «مثلاً فرد با شخصیت کسی است که می‌تواند با وقار و متانت، افراد را تحت نفوذ خود قرار دهد و نقطه مقابل آن، «بی شخصیت» است. همچنین کلمه شخصیت در عرف به‌عنوان چهره مشهور و صاحب صلاحیت در حوزه‌های مختلف به کار می‌رود؛ همچون شخصیت سیاسی، علمی و هنری و از این قبیل» (کریمی، ۱۳۸۳: ۹).

تیپ‌های شخصیتی بر مبنای توجه به ویژگی‌های جسمانی و روانی مشخص می‌شوند. در گذشته **بقراط حکیم**، بر مبنای رابطه‌ای که بین ساختمان سرشتی بدن و خصوصیات روانی و رفتاری افراد قائل بود، به تعریف از اشخاص می‌پرداخت.

بوسهل زوزنی

بوسهل زوزنی یکی از شخصیت‌های اقتدارطلب تاریخ بیهقی است. با توصیف بیهقی، او مردی نژاده، دانشمند، و در زبان و ادبیات عرب یگانه روزگار، و در عین حال شراب‌خوار، خوش‌گذران و عشرت‌طلب بوده است و به درشت‌خویی و کینه‌توزی، نامهربانی، لافزنی و گزافه‌گویی... شهرت دارد. بوسهل چندین بار تحت تأثیر شخصیت ناهمسان خود پایه‌های حکومت مسعود را سست و لرزان می‌کند؛ از جمله با تضریب در باب حسنگ وزیر، توطئه علیه آلتوناش و تحریک مسعود علیه

او، ترغیب وی برای گرفتن مال‌های صلتی و... شخصیت بوسهل زوزنی در نظر بیهقی خوشایند نیست ولی در قضاوت نسبت به او جانب انصاف را رعایت می‌کند و به اصل و نسب شایسته‌اش اشاره دارد: «این بوسهل مردی امامزاده، محتشم، فاضل و ادیب بود؛ اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - لا تبدیل لخلق الله - و با آن شرارت، دلسوزی نداشت.» (بیهقی: ۲۲۶)

بوسهل و به‌طور کلی افراد تحت تسلط مسعود تیپی ماکیاولی دارند؛ متملق، چاپلوس و فرصت‌طلبند و برای رسیدن به قدرت از هر شیوه‌ای بهره می‌گیرند. حتی اگر به قیمت حقیر کردن خودشان باشند. این سنخ شخصیتی که به نام **بیکولو ماکیاولی (Niccolo machi-aveli)**، فیلسوف ایتالیایی، نامیده شده است از دو دستورالعمل معروف پیروی می‌کند: یکی عبارت مشهور «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و دیگری «بهترین راه کنترل داشتن بر مردم این است که به آن‌ها آنچه را

این داستان به نوعی مبین ستیز نیکی و بدی، اهورا و اهریمن، زشتی و زیبایی و درستی و نراستی است که در سرتاسر داستان و از طرز بیان روایت بیهقی و همچنین لحن فیلسوفانه کلام او نمایان است

دوست دارند بشنوند، بگوئیم». روشن است که دستورالعمل اول، فرد را مجاز می‌داند که از هر طریقی چه صحیح و چه غلط، چه مشروع و چه نامشروع، چه قانونی و چه غیرقانونی به هدف خود برسد. دستورالعمل دوم نیز ریاکاری، فرصت‌طلبی و نان به نرخ روز خوردن را به روشنی آموزش می‌دهد (کریمی: ۱۴۴ و ۱۴۵). به دنبال این تفکر است که بوسهل زوزنی در روزگار حسنگ، در مدح و ستایش او زبان به سرودن شعر می‌گشاید و در زمانی دیگر تمام

تلاش خود را برای سقوط حسنک به کار می‌بندد. حسنک در مجلس محاکمه خود در جواب بوسهل - که او را سنگ قرمطی می‌خواند - از این راز پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت، جهانیان دانند... این خواجه که به اقتضای زمان، روزگاری مداح حسنک وزیر بوده است، هنگام تکیه زدن بر اریکه قدرت از هیچ استخفاف، انتقام جویی و تشقی خاطر نسبت به او دریغ نمی‌ورزد.»

حسنک وزیر

حسنک وزیر از نمونه‌های بارز تیپ سرسخت در تاریخ بیهقی است. پر خاش جویی، ناآرامی و شهامت از خصوصیات اوست. تیپ سرسخت یا جسور نوع دیگری از تیپ‌های شخصیتی است که روان‌شناسان از آن به داشتن جرئت و جسارت بالایی در رویارویی با نوسانات زندگی و دست و پنجه نرم کردن با آن‌ها یاد می‌کنند. تحقیقات نشان می‌دهد که گستاخی و شهامت نه تنها کلید دستیابی به ماندگاری و حیات بیشتر است بلکه با اتکا به کمی استرس، توانایی آفرینش شاهکار، رهبری، استقامت، جرئت و سلامت جسمی و فکری را افزون می‌کند. از این رو سرسختی شخصیت، البته به میزان کم و منطقی، به عنوان یک سپر مهم در برابر بیماری استرس ضرورت دارد. در مجموع، این تیپ شخصیتی به عنوان یک شخصیت با دل و جرئت و در عین حال متفکر و عاقبت‌اندیش تعریف می‌گردد. (حجازی، ۱۳۸۷: ۲۳)

بیهقی خود ضمن بیان تهوّر و بی‌باکی حسنک وزیر، شایستگی و لیاقت وی را در قیاس او با بوسهل زوزنی گوشزد می‌کند: «و بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیر حسنک یک قطره آب بود از رودی» (بیهقی: ۲۲۷). آنچه حسنک را قهرمان و ابرمرد تاریخ بیهقی کرده، شهامت و اعتماد به نفس والای او در مقابل نظام حاکم و ترجیح دادن مرگ بر زندگی توأم با مذلت است. او از این جهت خود را به نوعی

هم‌ردیف امام حسین (ع) قرار می‌دهد که می‌گوید: «جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است، اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بردار کشند یا جز دار که بزرگ‌تر از حسین علی‌نیم» (همان: ۲۳۲). حسنک به عنوان نمادی از شجاعت و پایداری در بدترین شرایط هم کوچک‌ترین ضعف و انحطاطی در مقابل دشمن از خود نشان نمی‌دهد؛ هر چند که جان بر سر گستاخی و بی‌پروایی خویش می‌نهد: «و کار حسنک آشفته گشت و به روزگار جوانی ناکردنی‌ها کرده بود و زبان نگاه نداشت و این سلطان بزرگ محتشم را خیر خیر بیازرد» (همان: ۵۲) ولی بی‌عدالتی نظام حاکم و روسیاهی بوسهل زوزنی را در تاریخ ثبت می‌کند و افزون بر این، سرسختی و جسارت او در برابر ناهمواری‌ها عامل ماندگاری او در تاریخ می‌شود.

ب) ساختار نظم

«ساختار نظم یکی از ساختارهای عمده سخن ادبی است که قواعد و الگوهای آن بر روی نظام غیرعادی زبان اعمال می‌شود و آن را از سخن معمول متمایز می‌کند. نظم تنها منحصر به وزن و قافیه نیست و شامل هرگونه تناسب و توازن صوری است که از طریق تکرار کلامی ایجاد می‌شود.» (اخلاقی، ۱۳۷۶: ۱۰۱) ساختار نظم در سه سطح متفاوت زبان، یعنی سطح آوایی، واژگانی و نحوی، مطالعه می‌شود.

در این قسمت، ساختار نظم داستان بر دار کردن حسنک وزیر با دشمنانش را بررسی کنیم.

سطح آوایی

توازن آوایی خود به دو صورت توازن واجی و توازن هجایی قابل مطالعه است. در ابتدای داستان، تکرار صامت «ر» چشمگیر است که آهنگ پایین کشیدن را به همراه دارد و این خود نوعی تأکید بر واقعه‌ای ناگوار (مرگ) است: «فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد پس به سر

قصه شد» (بیهقی: ۲۲۶) و ادامه جمله‌ها و تکرار این صامت به‌ویژه در جمله «به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار و ما را با آن کار نیست» (همان: ۲۲۶) نیز تأکیدی بر پایانی ناگوار برای شخصیتی است که نتوانسته در این دنیا برای خود حیثیتی دست و پا کند. در واقع، بسامد بالای این صامت معنی دار را می‌توان در مقدمه تأثیرگذار بیهقی و واژه‌های برجسته‌ای چون: دار، مردن، برادر، رفتن، گرفتار، کار، عمر دید که هر کدام به نوعی بیانگر بینش فلسفی نویسنده داستان برای توصیف شخصیت‌ها و همچنین شرح و بسط وقایع تراژیک داستان است.

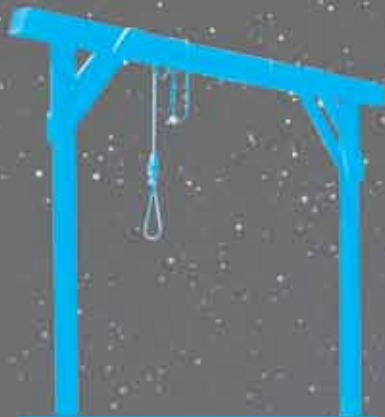
«و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنبانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی» (همان: ۲۲۷) تکرار صامت «ن» و مصوت «ی» نوعی هماهنگی صوتی، و حرکت پاندولی سر مردمان و اطرافیان در حالت سرزنش بوسهل زوزنی نوعی انکار را در ذهن تداعی می‌کند و به این ترتیب می‌توان به مقبولیت حسنک هم در ذهن بیهقی و هم در تصوّر مردمان رسید.

«آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد» (همان: ۲۳۵) که با به کار بردن صامت «س» به ترسیم صحنه اعدام حسنک می‌پردازد؛ صحنه‌ای که در آن خاموشی و سکوتی غمناک - که حاکی از محبوبیت حسنک در میان نشابوریان است - فضا را دربر گرفته است.

● توازن واژگانی

«در این سطح منتقد ساختارگرا در پی آن است که ببیند گزینش واژه‌ها در محور جان‌شینی طی چه فرایندی صورت گرفته و شاعر یا نویسنده چرا این گزینش را انجام داده است.» (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۸۹)

«این بوسهل مردی امامزاده، محتشم، فاصل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - لا تبدیل لخلق الله- و با آن شرارت، دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و



(همان: ۲۲۶)

«دراعه و ردایی سخت پاکیزه و موزة میکائیلی نو در پای» (همان: ۲۳۱)
«و والی حرس با وی و علی رایض و بسیار پیاده از هر دستی». (همان: ۲۳۱)

انسجام واژگانی

منظور از انسجام واژگانی در واقع نوعی «هم آیی» واژگانی است و منظور از آن با هم آمدن عناصر واژگانی معینی در چهار چوب موضوع متن است. برای نمونه می توان جمله های زیر را ذکر کرد: «خودی، روی پوش آهنی بیاوردند عمدتاً تنگ؛ چنان که روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد». (همان: ۲۳۴)

واژه های خود، روی پوش، آهن، سنگ، سر همه حکایت از جنگی نابرابر میان انسانی ناتوان و رنجور با گروهی دارد که سرلوحه اهدافشان نابود کردن رقیبان است؛ به طریقی که مایه ننگ بشری باشد.

و در جای دیگر:

«حسنک را سوی دار بردند و به جایگاه رسانیدند، بر مژگینی که هرگز ننشسته بود، بنشانند و جلادش استوار بیست و رسن ها فرود آورد. آواز دادند که سنگ دهید. هیچ کس دست به سنگ نمی کرد». (همان: ۲۳۵)

واژگان دار، جایگاه، مرکب، جلاد، استوار، رسن و سنگ همه حکایت از صحنه ای تراژیک دارند.

دنباله مطلب در وبگاه نشریه

که به روابط معنایی موجود در متن اشاره می کند و آن را به عنوان یک متن مشخص می سازد. او ابزارهای سازنده انسجام متن را به سه دسته تقسیم می کند: (۱) دستوری، (۲) واژگانی، (۳) پیوندی. (اخلاقی، ۱۳۷۶: ۸۲ و ۸۳)

انسجام دستوری

انسجام دستوری به دو صورت «ارجاع و حذف» صورت می گیرد. منظور از ارجاع، کاربرد انواع مختلف ضمیر در متن باشد که با ایجاد ارتباط بین جملات یک متن باعث انسجام متنی آن ها می گردد. (همان: ۸۳)

ارجاع

در جمله های زیر، «وی» به حسنک برمی گردد و نوعی انسجام متن را در بر دارد:

«اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است، خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده ام و اگر وی قرمطی است، من هم قرمطی باشم». (بیهقی: ۲۳۰)

«چون از این فارغ شدند، حسنک را گفتند: باز باید گشت و وی روی به خواجه کرد». (همان: ۲۳۲)

و در جای دیگر از ضمیر متصل «ش» برای ارجاع بهره می گیرد: «خودی، روی پوش آهنی بیاوردند عمدتاً تنگ، چنان که روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد». (همان: ۲۳۴)

حذف

منظور از حذف، حذف یک یا چند عنصر جمله در قیاس با عناصر قبلی در متن است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۲) حذف در کلام بیهقی و به طور کلی سبک بینابین کم اتفاق می افتد؛ چون بنابر توصیف جزء به جزء مطالب و صحنه هاست ولی در این داستان، بیهقی در چند مورد از این نکته دستوری بهره برده است:

«به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار»

آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم». (بیهقی: ۲۲۶)

توازن واژگانی در سه سطح واژه، گروه و جمله صورت می گیرد. تکرار در سطح واژه در تکرار واژگان «چاکر، شرارت و فرو گرفتن» در جمله زیر گویای حال و روز شخصی چون بوسهل یا به معنای بهتر، گروهی است که از آن ها با عنوان پسران در تاریخ بیهقی یاد می شود، که خود زمانی چاکر و نوکر بوده اند اما اینک بر اثر گذر جبری زمان به تاج و تخت رسیده اند و برای از بین بردن رقبای خود- و به سخن دیگر پدریان- تمام تلاش خویش را به کار می گیرند. از طرف دیگر، از این جمله می توان به آشفتگی روزگار مسعود پی برد.

توازن نحوی

یکی از جذاب ترین انواع توازن نحوی که مورد استفاده بیهقی قرار گرفته، تکرار ساخت است. «تکرار ساخت به معنی آرایش عناصر دستوری سازنده در مرتبه واژگان به کار برده شده است». (صفوی، ۱۳۷۳: ۲۲۷) در این سطح پیوند واژه ها با یکدیگر در محور همنشینی نقد و بررسی می شود و به ارتباط واژه ها با یکدیگر در سطح دستوری و نحوی پرداخته می شود. (علوی مقدم: ۱۸۹).

«عاقبت کار آدمی مرگ است». (بیهقی: ۲۳۲)

«ولکن خداوند کریم مرا فرو نگذارد.»

(همان: ۲۳۳)

«و با آن شرارت دلسوزی نداشت.»

(همان: ۲۲۶)

«احمق مردا که دل در این جهان بندد.» (همان: ۲۳۵)

۲. ساختار متن

مجموعه روابط بین جمله ای را که در واقع آفریننده متن است «انسجام متنی» (Textual cohesion) می نامند. هالیدی انسجام متنی را چنین تعریف کرده است: «یک مفهوم معنایی است